

تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی در قرن بیستم

محافظه‌کاری در قرن بیستم

●● دکتر حسین بشیریه

از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

بخش بیست و هشتم

خود را برخاسته از ویژگیهای نهاد بشر می‌پندارند به این معنی که آدمی به نگهداری دستاوردهای خود گرایش دارد و محافظه‌کاری هم آرمانی جز این ندارد. به نظر آنها میراث گذشته به زحمت به دست آمده و نباید و نمی‌توان آن را یکباره دور ریخت. مالکیت، خانواده، سنت، مذهب، دولت و سایر نهادهای اجتماعی میراث ارزشمند گذشته است و آنچه در بوته تجربه تاریخی آزمایش شده، شایان ستایش است. مایکل اوکشات گفته است «محافظه‌کار بودن به معنی ترجیح امر معلوم بر امر مجهول، امر آزمایش شده بر امر تجربه نشده، واقعیت بر اسطوره، امر موجود بر امر مطلوب و امر محدود بر امر نامحدود است.»^۱ بدین سان، پایبندی به امور مانوس و ترس و بدبینی نسبت به آنچه تجربه نشده، عصاره محافظه‌کاری را تشکیل می‌دهد. پس محافظه‌کاران خود را مخالف هرگونه جزمیت فکری و ایدئولوژیک و درعوض عملگرا یا «پراگماتیست» می‌دانند. در حقیقت اغلب محافظه‌کاران بزرگ در غرب هم مردان عمل و سیاستمدار بوده‌اند و همچنین آثار بزرگ در سنت فکری محافظه‌کاری اندک است. بنیامین دیزرائیلی (۱۸۸۱-۱۸۰۴) سیاستمدار محافظه‌کار معروف انگلیسی در قرن نوزدهم در وصف عملگرا و فرصت طلب بودن محافظه‌کاران می‌گفت: «محافظه‌کاران وقتی رقبایشان مشغول آب تتی هستند، لباسشان را می‌دزدند.»^۲

بطور کلی محافظه‌کاران محافظه‌کاری را گرایشی طبیعی، مبتنی بر عقل سلیم و غیر ایدئولوژیک دانسته‌اند اما اگر از بیرون نگاه کنیم، می‌بینیم که محافظه‌کاری ایدئولوژی سیاسی مشخصی است که به عنوان فرآورده‌ای تاریخی در شرایط تاریخی و اجتماعی مشخصی پدید آمده و بنابراین در شناخت ماهیت آن باید آن شرایط را در نظر گرفت. ریشه تاریخی محافظه‌کاری را باید در واکنش نسبت به جریان روشنگری اروپا بطور کلی جستجو کرد. محافظه‌کاری واکنشی نسبت به لیبرالیسم و عقلگرایی جنبش روشنگری و تجدد بود و بویژه پس از انقلاب فرانسه در دفاع از سنت‌های گذشته پدیدار شد و آرمانهای اصلی لیبرالیسم و تجدد

«ریشه‌های محافظه‌کاری به خصلت آرام و با متانت حضرت آدم بازمی‌گردد، حال آنکه پیشینه رادیکالیسم را باید در بی‌تابی و فریب‌پذیری حوا یافت که به وعد و وعید شیطان درباره امکان زندگی بهتر فریب خورد؛ و اما شیطان هم نیای بزرگ کارل مارکس بود.»^۱

معنای محافظه‌کاری:

زمانی جان استوارت میل فیلسوف لیبرال انگلستان در سده نوزدهم، محافظه‌کاران را «حزب آدمهای احمق» می‌خواند و البته منظورش این بود که محافظه‌کاران فکر و فلسفه‌ای ندارند. دیگران نیز چنین برداشتی از محافظه‌کاران داشته‌اند. برای نمونه، ناظر دیگری گفته است محافظه‌کاران برای آنکه شناخته شوند «کافی است بدون آنکه چیزی بگویند صرفاً بنشینند و ببینند یا حتی صرفاً بنشینند.»^۲ یا همچنین در تحقیر ادمندهرک که پدر محافظه‌کاری لقب یافته گفته می‌شود که او مغز محافظه‌کاری است زیرا محافظه‌کاران مغز ندارند. اما محافظه‌کاری به عنوان ایدئولوژی سیاسی دارای اصول و مبانی فکری و فلسفی است و محافظه‌کاران خودشان را اهل تمیز و هوادار عقل سلیم و واقع بین می‌دانند و با هرگونه طرح و اندیشه خیالی و انتزاعی برای ایجاد دگرگونیهای عمیق در جامعه و سیاست مخالفت می‌کنند و اجرای چنین طرحهایی را ناممکن می‌پندارند و هرگونه کوشش برای دستیابی به آرمانشهر را مصیبت بار می‌شمارند. محافظه‌کاران بویژه نظرات و استدلالهای خود را بر تجربه ملموس تاریخی متکی می‌سازند و از همین رو ضد عقلگرایی انتزاعی و غیر تاریخی هستند. به همین دلیل، بسیاری از محافظه‌کاران، محافظه‌کاری را اصلاً ایدئولوژی به شمار نمی‌آورند زیرا قاعدتاً ایدئولوژی در پی عرضه کردن تعریفی معین از انسان و جامعه و کوشش برای اجرای آن تعریف در عمل است، حال آنکه محافظه‌کاری آنچه را محصول تاریخ و سنت است می‌پذیرد. همچنین، محافظه‌کاران اصول عقاید

سرنوشت طبقاتی که حامل آن بوده اند، یافت. با پیدایش نظام جدید بورژوازی، سرمایه‌داری، عقل‌گرایی، کمی شدن زندگی، سکیولاریسم و جز آن، ایدئولوژی محافظه‌کاری به عنوان واکنشی فکری و سیاسی نسبت به فرآیند تخریب نظم قدیم پدیدار شد. حاملان ایدئولوژی محافظه‌کاری گروه‌هایی چون دهقانان، خرده بورژوازی و اشرافیت زمیندار بودند که خارج از فرآیندهای عقلانیت سرمایه‌داری باقی ماندند و در نتیجه به مخالفت با آن برخاستند. محافظه‌کاران در احیای ارزشهای جامعه کهن حتی موضعی «انقلابی» نیز اتخاذ کردند و بدین سان به نظر مانهایم، نخستین مخالفان جامعه بورژوازی محافظه‌کاران بودند نه سوسیالیست‌ها. پس محافظه‌کاری واکنش آگاهانه منافع طبقاتی خاصی در شرایط دگرگونی و پویایی تاریخی است. سنت‌گرایی تنها زمانی به صورت ایدئولوژی محافظه‌کارانه درمی‌آید که جامعه دچار دگرگونی‌های بنیادی شده باشد. به نظر مانهایم، درونمایه اصلی ایدئولوژی محافظه‌کاری ضدیت با مفاهیم بنیادی جامعه بورژوازی یعنی فلسفه حقوق طبیعی، قرارداد اجتماعی، حاکمیت مردم، اصالت عقل فردی، آزادی، برابری و جز آن است.^۷

به طور کلی محافظه‌کاری، سنت‌گرایی خودآگاهی است که در واکنش به تجدد غربی پدید آمده و در برابر تحولات دنیای مدرن تا آنجا که توانسته، ایستادگی کرده است. معنای بنیادی محافظه‌کاری را باید در احترام به سنتها و مخالفت با دگرگونی‌های اساسی در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی یافت. محافظه‌کاران همواره با گذشته و سنت، مانوس تر بوده‌اند و از مواجهه با مسائل جهان نو هراس داشته‌اند. البته بهترین و منسجم‌ترین مثال اندیشه محافظه‌کاری را باید در واکنش ادموند برك (۱۷۹۷-۱۷۲۹) به عنوان پدر مکتب محافظه‌کاری، نسبت به اهداف انتزاعی و عقل‌گرایی افراطی انقلابیون فرانسه یافت. در عصر روشنگری در فرانسه سنت و مذهب و تاریخ مورد حملات سراسری قرار گرفته بود و در عوض از آزادی، برابری، اصالت عقل فردی و امکان ترقی بی‌حد و حصر دفاع می‌شد. ادموند برك در کتاب تأملات درباره انقلاب در فرانسه (۱۷۹۰) به مخالفت با این جنبش فکری و مظهر سیاسی آن یعنی انقلاب فرانسه برخاست و بویژه در مخالفت با اندیشه انقلابیون در مورد امکان نوسازی جامعه برحسب طرحی عقلانی استدلال کرد. در این کتاب وی استدلال می‌کند که جامعه مبتنی بر نظامی اخلاقی است و سنت‌ها و تعصبات، ذخیره ارزشمند اعصار گذشته است. انگیزه عمل آدمی بیشتر عاطفی و غیر عقلانی است؛ بنابراین عقل فردی نمی‌تواند داور امور اجتماع باشد. در مقابل، سنت‌ها عصاره عقل جمعی همه اعصار است. «فرد احمق است اما نوع انسان عاقل است». نهادهای اجتماعی محصول عقل نوعی انسانند نه قرارداد اجتماعی، چنانکه اندیشمندان لیبرال عصر جدید استدلال کرده بودند. سنت‌ها و تعصبات سودمندند و

○ بسیاری از محافظه‌کاران، محافظه‌کاری را اساساً ایدئولوژی قاعدتاً در پی عرضه کردن تعریفی معین از انسان و جامعه و کوشش برای اجرای آن تعریف در عمل است، حال آنکه محافظه‌کاری آنچه را محصول تاریخ و سنت است می‌پذیرد.

○ مایکل اوکشات: «محافظه‌کار بودن به معنی ترجیح امر معلوم بر امر مجهول، امر آزمایش شده بر امر تجربه نشده، واقعیت بر اسطوره، امر موجود بر امر مطلوب و امر محدود بر امر نامحدود است.»

○ به نظر مانهایم، کلید فهم محتوای محافظه‌کاری و اصول آن را باید در تحولات اجتماعی و سرنوشت طبقاتی که حامل آن بوده‌اند یافت. با پیدایش نظام جدید بورژوازی، سرمایه‌داری، عقل‌گرایی، کمی شدن زندگی، سکیولاریسم و...، ایدئولوژی محافظه‌کاری به عنوان واکنشی فکری و سیاسی نسبت به فرآیند تخریب نظم قدیم پدیدار شد.

اولیه یعنی آزادی، برابری، فردیت، اصالت عقل و جدایی دین از دولت را زیر سؤال کشید و در عوض از حفظ امتیازات و نابرابریهای اجتماعی و ساخت اقتدار قدیم دفاع کرد. نویسنده‌ای می‌گوید: «محافظه‌کاری فرزند انقلاب صنعتی و انقلاب فرانسه است اما فرزند ناخواسته‌ای که منفور هواداران آن دو انقلاب است. آنچه این دو انقلاب بدان تاختند، محافظه‌کارانی چون برك، بونالد، هلر و کالریج از آن دفاع کردند»^۸. در بین نویسندگان در این باره اتفاق نظر است که محافظه‌کاری در اشکال مختلف آن چیزی جز سنت‌گرایی نیست. «روح محافظه‌کاری، سنت و بویژه سنت قرون وسطایی است. دفاع محافظه‌کاری از سنت اجتماعی منشاء تأکیدی است که بر ارزشهای جامعه، خویشاوندی، سلسله مراتب، اقتدار و مذهب می‌شود»^۹.

کارل مانهایم، شارح برجسته ایدئولوژی محافظه‌کاری، این ایدئولوژی را واکنشی سنت‌گرایانه به تحولات سریع می‌داند. محافظه‌کاری به عنوان پدیده‌ای تاریخی، شکل آگاهانه آن نوع سنت‌گرایی است که در واکنش به فروپاشی نظم قدیم اروپا، بویژه به واسطه انقلاب فرانسه، پیدا شد. به نظر مانهایم، کلید فهم محتوای محافظه‌کاری و اصول آن را باید در تحولات اجتماعی و

است. انگیزه اصلی کنش‌های آدمی را باید نه در محاسبه‌گری عقلانی بلکه در امیال، ترس و عادات انسان جست. چنانکه از زبان برك اشاره کردیم «... ذخیره عقلی هر کس کوچک است و افراد بهتر است خود را در معرض بانك و سرمایه عمومی [سنت‌های] ملتها و اعصار قرار دهند»^۹. برك تعصبات را بر عقل عریان برتری می‌داد. همچنین بنیامین دی‌زرائیلی می‌گفت «ژرف‌اندیش‌ترین پژوهندگان می‌دانند که خرد آدمی تا چه پایه محدود است... انسان تنها وقتی با عظمت است که از روی عواطف عمل کند»^{۱۰}. بدین سان، محافظه‌کاری داعیه اصلی تجدید و روشنگری درباره انسان به عنوان موجودی آزاد و آگاه و خودمختار و قابل ترقی را رد می‌کند. محافظه‌کاران برآنند که نمی‌توان به واسطه عقل، نظم نوی بر امور جهان تحمیل کرد و نظم طبیعی موجود هم نظمی پیچیده است که عقل آدمی نمی‌تواند به کنه آن پی ببرد. طرح جهان به عقل انسان در نمی‌آید و نمی‌توان با توسل به عقل، آن را دگرگون کرد. انسان موجودی مقید به سنت و تاریخ است و از آن رهایی ندارد؛ بنابراین اندیشه‌هایی چون اندیشه قرارداد اجتماعی که هسته اصلی تجدید است، توهمی بیش نیست. جامعه، بر قرارداد اجتماعی، تصمیم‌گیری آگاهانه و گزینش خردمندانه استوار نیست بلکه قرارداد اجتماعی خود جزئی از نهادهای اجتماعی رایجی است که بر اساس زمینه‌های اخلاقی پیشین و سنت‌های دیرین پدید آمده است. سنت، خود فرآیندی ناخودآگاه و تکاملی و فرآورده عمل آدمیان در طی اعصار و نسل‌های پیاپی است. برك می‌گفت «سنت، ده هزار بار بهتر از گزینش و تصمیم‌گیری است». بنابراین محافظه‌کاران در برابر عقل و قرارداد و تصمیم‌گیری و نظریه‌پردازی، بر سنت و تاریخ و عمل تأکید می‌کنند. به عبارت دیگر، آنها ملاحظاتی اجتماعی را بر حقایق محکم و منطقی‌آهین، عمل را بر نظریه، و مصلحت‌گرایی را بر اصول‌گرایی برتری می‌دهند. بطور کلی، به نظر محافظه‌کاران انسان و جامعه به صورت ناگهانی کمال‌پذیر و قابل پیشرفت نیست؛ تعلیم و تربیت و قانونگذاری و تصمیم‌گیری عقلانی نمی‌تواند موجبات کمال آدمی و جامعه را فراهم آورد و جای سنت و درایت گذشتگان را بگیرد. به گفته معروف برك «جامعه محصول قرارداد مردگان، زندگان و آیندگان است». بدین سان، محافظه‌کاری در نقطه مقابل عقل‌گرایی، اندیشه قرارداد اجتماعی اندیشمندانی چون روسو، مکتب اصالت‌فایده، لیبرالیسم، پوزیتیویسم، سوسیالیسم و در یک کلام در برابر کل‌گرایی‌های فکری تجدید غریب قرار می‌گیرد.

۲- میان محافظه‌کاری و مذهب پیوند نزدیکی وجود دارد. محافظه‌کاران معتقدند که مقصود و غایتی الهی در زندگی انسان در کار است و حقوق و تکالیف آدمیان از آن برمی‌خیزد. بنابراین عقل محدود آدمی نمی‌تواند نیازهای انسان را دریابد یا آنها را برآورده سازد. به گفته یکی از شارحان اندیشه محافظه‌کاری، هر

سودمندی خود را در طی تاریخ اثبات می‌کنند و بدون آنها جامعه از هم می‌پاشد؛ بنابراین نمی‌توان، چنانکه انقلابیون می‌خواهند، همه چیز را در هم شکست و از صفر آغاز کرد. همچنین جامعه پدیده‌ای طبیعی و ظریف و شکننده است و نمی‌توان آن را برحسب اصول انتزاعی و طرح‌های مصنوعی بازسازی کرد. «نفس اندیشه تأسیس نظامی جدید کافی است تا ما را به وحشت بیفکند»^۸. جامعه گل‌کوزه‌گری نیست که بتوان آن را هر دم از نو ساخت؛ بنابراین هیچ‌گاه نمی‌توان میراث گذشته جامعه را یکسره کنار گذاشت. حال و آینده، مقید به گذشته است. از این گذشته، نابرابریهای اجتماعی، چنانکه هست، طبیعی است؛ مالکیت محصول نظم طبیعی امور و اشیاء است و در نتیجه صاحبان مال و مکتب پاسداران سنت‌های جامعه به شمار می‌آیند. توانگران بهتر از تهیدستان می‌توانند تصمیم‌های درست و عاقلانه بگیرند زیرا امکان دستیابی به آگاهی و دانش بیشتری دارند. بنابراین ثروتمندان رهبری طبیعی جامعه را در دست دارند. البته در دورانی که برك می‌زیست عمده ثروت جامعه در حال انتقال به بازرگانان و صاحبان صنایع بود و بنابراین دفاع او از مالکیت صنعتی و تجاری با اندیشه کلی او در دفاع از هرگونه مالکیت هماهنگی داشت. از نظر اصول کلی محافظه‌کاری، ثروت موروثی و ثروت مکتسب هر دو محترم بوده است. از همین رو، برك استدلال می‌کرد که دخالت دولت در امور اقتصادی نظم طبیعی جامعه را به هم می‌ریزد. محافظه‌کاری برك، چنانکه خواهیم دید، برخلاف محافظه‌کاران دیگری که از پدر سالاری دولتی دفاع می‌کردند، محافظه‌کاری لیبرال‌منشانه‌ای بود. از همین رو، به نظر او دولت حق نداشت برای تعدیل ثروت در جامعه دخالت کند یا به تهیدستان یاری برساند زیرا فقر خود جزه دستگاه طبیعی بازار است و تهیدستان شایسته تهیدستی هستند. هرگونه دخالتی در اقتصاد آزاد نهایتاً به زیان طبقات تهیدست تمام خواهد شد زیرا به کار و کسب آسیب خواهد رساند و به بیکاری تهیدستان خواهد انجامید.

اصول کلی محافظه‌کاری:

گرچه ایدئولوژی محافظه‌کاری از حیث دیدگاه‌های مختلفی که نسبت به نقش دولت، بازار آزاد و مالکیت داشته به انواعی قابل تقسیم است، اما اصول کلی محافظه‌کاری از اندیشه‌های برك متأثر بوده است. در اینجا این اصول را به اختصار بررسی می‌کنیم:

۱- بدبینی نسبت به عقل انسان: محافظه‌کاران عمیقاً نسبت به طبع بشر و امکان اصلاح آن به کمک نیروی عقل آدمی بدبین هستند و عقل انسانی را در برابر عقل کلی‌تر نهفته در سنت یا مذهب به چیزی نمی‌گیرند. به نظر آنها میان عقل و رأی فردی با حقیقت پیوندی نیست و بطور کلی معرفت قطعی و یقینی غیرقابل دستیابی است. بدین ترتیب نفس امکان معرفت آدمی، زیر سؤال می‌رود. از نظر محافظه‌کاران، عقل خود اسیر و پیرو شهود آدمی

اقتصادی پدیده‌ای طبیعی است و هرگونه کوششی برای از میان برداشتن نابرابریها به شکست خواهد انجامید، زیرا نابرابری ریشه در طبع انسان دارد. افزون بر این، نابرابریهای اجتماعی لازمه رشد و پیشرفت جامعه است. نفس امکان نابرابر بودن بادیگران، انگیزه کار و کوشش فردی است. از لحاظ سیاسی، کوشش برای ایجاد برابری مصنوعی در جامعه به پیدایش استبداد می‌انجامد. برپایه منطق نابرابریهای طبیعی و اجتماعی، جامعه طبعاً همواره در برگیرنده نخبگان و برگزیدگانی در حوزه‌های گوناگون است و از همین رو ضرورتاً خصلتی سلسله مراتبی دارد و آمریت و رهبری مستمر، لازمه تداوم آن است. به همین دلیل محافظه کاران برخلاف لیبرالها نسبت به توانایی عقلی و صلاحیت اخلاقی عامه مردم خوش بین نیستند و در کفایت سیاسی آنها تردید می‌کنند و از همین رو بر ضرورت تأمین نظم و امنیت سراسری تأکید دارند. انضباط اجتماعی لازمه حفظ نظم و سلسله مراتب است و مذهب در ایجاد انضباط اجتماعی نقش مهمی دارد. تأکید محافظه کاری بر نابرابری، در عین حال متضمن اذعان بر تنوع حیات انسان است. محافظه کاران برای زندگی انسان تنوع رمزآمیزی قائلند و نگرش اعجاب آمیزی نسبت به پیچیدگی زندگی انسان دارند. جامعه از دیدگاه محافظه کاران همچون پیکری انداموار که ساخته دست انسان و فرآورده قرارداد اجتماعی نیست، به طور خودجوش و طبیعی رشد می‌کند و نابرابری یکی از ویژگیهای عمده پیکر اجتماع است.

۴- با توجیه نابرابری اجتماعی، طبعاً نهاد مالکیت نیز به عنوان پدیده‌ای طبیعی توجیه می‌شود. محافظه کاران برخلاف لیبرالها که بر اساس مفاهیمی چون حقوق طبیعی، مالکیت را توجیه می‌کنند، نیازی به توجیه آن نمی‌بینند؛ مالکیت پدیده‌ای بدیهی و تردیدناپذیر تلقی می‌شود. محافظه کاران همچنین برخلاف لیبرالها که در مورد اشکالی از مالکیت مثلاً مالکیت موروثی تردید کرده‌اند، همه اشکال مالکیت را بی‌چون و چرا می‌پذیرند. مالکیت، چنان که گفتیم، بازتاب نابرابریهای طبیعی است. به گفته برك «جوهر اصلی مالکیت... این است که نابرابر باشد».^{۱۲}

از دیدگاه محافظه کاران، مالکیت نیز همچون خانواده و مذهب، نهادی مقدس است. مالکیت شرط قبلی آزادی به شمار می‌رود؛ هر آسبایی که به مالکیت وارد شود به آزادی نیز وارد می‌شود. محافظه کاران قدیم بویژه مالکیت ارضی را مقدس می‌دانستند و نسبت به مالکیت تجاری و صنعتی روی خوشی نشان نمی‌دادند، ولی بعدها در محافظه کاری متأخر، اصول اساسی محافظه کاری با دفاع از بازار آزاد و انواع مالکیت درآمیخت.

۵- در محافظه کاری، به رغم گرایش محافظه کاران متأخر به اصول اقتصاد بازار آزاد، نگرشی پدرسالارانه نسبت به جامعه وجود دارد. از نظر محافظه کاران، جامعه چیزی بیش از جمع عددی افراد است و کلیتی است که متضمن وابستگی‌ها و مسئولیت‌های

○ ادmond برك پدر مکتب محافظه کاری: «جامعه گل کوزه‌گری نیست که بتوان هر دم آن را از نو ساخت؛ بنابراین هیچ‌گاه نمی‌توان میراث گذشته جامعه را یکسره کنار گذاشت. حال و آینده، مقید به گذشته است. نابرابریهای اجتماعی نیز، چنان که هست، طبیعی است.»

○ محافظه کاری ادmond برك، برخلاف محافظه کاری کسان دیگری که از پدرسالاری دولتی دفاع می‌کردند، محافظه کاری لیبرال‌منشانه‌ای بود. به نظر او دولت حق نداشت برای تعدیل ثروت در جامعه دخالت کند یا به تهیدستان یاری برساند، زیرا فقر خود جزء دستگاه طبیعی بازار است و تهیدستان شایسته تهیدستی هستند!

○ دیزرائیلی: «ژرف‌اندیش‌ترین پژوهندگان می‌دانند که خرد آدمی تا چه پایه محدود است.... انسان تنها وقتی با عظمت است که برپایه عواطف عمل کند.» بدین‌سان، محافظه کاری داعیه اصلی تجدید و روشنگری درباره انسان، به عنوان موجودی آزاد و آگاه و خودمختار و قابل ترقی را رد می‌کند.

محافظه کار «می‌داند که نیروهای عظیمی در آسمان و زمین وجود دارد که عقل انسان نمی‌تواند آنها را به تصور درآورد یا به کنه آنها راه یابد. به عقل آدمی اعتمادی نیست. همین عقل آدمی بود که عیسی مسیح را به صلیب کشید».^{۱۱} ساموئل کالریج شاعر و محافظه کار انگلیسی (۱۸۳۴-۱۷۷۲) در همین خصوص می‌گفت «خداوند ما را از فلسفه مردمی و مردم فلسفی نجات بده».^{۱۲} تأکید بر مذهب در سراسر اندیشه‌های محافظه کارانه آشکار است. برك می‌گفت «انسان طبعاً موجودی مذهبی است».^{۱۳} به نظر او، انقلاب فرانسه اوج توهم انسان در عصر روشنگری و مظهر انتقام خدا بود. امروزه هم در اروپا احزاب دموکرات مسیحی، احزاب محافظه کار محسوب می‌شوند. کلیسای انگلیس را «حزب محافظه کار نیایشگر» خوانده‌اند. مذهب و محافظه کاری هر دو بر نقص انسان و سلسله مراتب و اقتدار تأکید دارد. امروزه اندیشه‌های محافظه کارانه در قالب جنبش‌های مذهبی تجلی تازه‌ای پیدا کرده است.

۳- از دیدگاه محافظه کاران، انسانها طبعاً از حیث توانایی و استعداد با هم تفاوت دارند و بنابراین نابرابری اجتماعی و

محافظة کاران جلوگیری از دگرگونیهای ناخواسته یا دست کم کنترل آنها بوده است. آنها جامعه را واقعیتی روحانی، انداموار و همبسته می دانند که هرگونه برنامه ریزی و دخالت، به پیکر ظریف و کالبد شکننده آن آسیب خواهد رساند. محافظه کاران گرچه از پرداختن نظامی فکری در قالب نظریه ای عمومی پرهیز کرده اند ولی بطور کلی می توان سنت گرای، گذشته گرای، احترام به مذهب و مالکیت، تأکید بر فضایل اخلاقی سنتی، پدرسالاری اجتماعی و سیاسی، نخبه گرای و مخالفت با بدعت و نوآوری و نواندیشی را به عنوان ویژگیهای عمده ایدئولوژی محافظه کاری ذکر کرد. از سوی دیگر، محافظه کاری با رمانتیسم، ملت گرای، نخبه گرای، فاشیسم و... آمیزش داشته و در مقابل، بر ضد همه گرایشهای عمده فکری تجدد از دموکراسی و لیبرالیسم گرفته تا آنارشیسم و سوسیالیسم بوده است.

انواع و مراحل ایدئولوژی محافظه کاری

ایدئولوژی محافظه کاری با حفظ اصول و نگرشهای کلی خود، در گذر زمان دچار تحولاتی شده و جلوه های مختلفی پیدا کرده است. بطور کلی این ایدئولوژی دارای سه مرحله تاریخی یا سه شکل اصلی بوده است: یکی محافظه کاری لیبرال منشانه که در دوران رواج لیبرالیسم رفته رفته از تأکید خود بر مالکیت ارضی و پدرسالاری اجتماعی و سیاسی کاست و اصول اقتصادی لیبرالیسم را اتخاذ کرد؛ دوم محافظه کاری پدرسالارانه که با پیدایش دولتهای مداخله گر و بحران در اقتصاد بازاری، بار دیگر به اصول پدرسالاری اجتماعی پیشین بازگشت و از دولت وسیع حمایت کرد؛ و سوم محافظه کاری نو که دوباره به اصول اقتصاد آزاد بازگشته و در ترکیب با نتولیرالیسم آمیزه تازه ای به نام راست نو پدید آورده است. طبقاً ایدئولوژیهای سیاسی بویژه در هنگام اجرا خلوص خود را از دست می دهد و با گرایشهای فکری و مسلکی دیگر درمی آمیزد.

ریشه محافظه کاری لیبرال منشانه اولیه به دیدگاههای ادموندبرک بازمی گردد که گرچه از سنت در برابر انقلاب و نوآوری دفاع می کرد ولی هوادار اقتصاد بازار آزاد و عدم دخالت دولت در امور اقتصادی بود. از دیدگاه این نسل از محافظه کاران، جامعه مجموعه ای از افراد نفع طلب بود و بازار آزاد ضامن عدالت طبیعی محسوب می شد. این نوع از محافظه کاری در حقیقت تأکیدی را که بیشتر در ایدئولوژی عمومی محافظه کاری بر کنش غیر عقلانی انسان می شد تعدیل کرد و برانسان به عنوان موجودی که نفع خودش را تشخیص می دهد تأکید نمود. البته در همین جا باید یادآور شد که سیاستگذاری اقتصادی جزء ذاتی ایدئولوژی محافظه کاری نیست بلکه تحت تأثیر شرایط اجتماعی وارد آن می شده است؛ برعکس، حفظ یا احیای سنت و مذهب و تأکید بر

متقابل می باشد. از همین رو جامعه و دولت اغلب به خانواده تشبیه می شوند و به همین دلیل حکام باید نقش پدرسالارانه ای در قبال جامعه ایفا کنند. بنابراین در عین حال همواره گرایش ضد سرمایه دارانه و اعتدال طلبانه در محافظه کاری وجود داشته است. دیزرائیلی می گفت که «کسب و انباشت [سرمایه] و غارت کردن یکدیگر با کاربرد عبارات فلسفی و عرضه یوتوپایی که تنها مرکب از ثروت و کار است»^{۱۵} انگلستان را در قرن نوزدهم به بیراهه کشانید. وی از ظهور «دو ملت توانگر و تهیدست» در انگلستان دوران ملکه ویکتوریا سخن می گفت و بدین سان بر پول زدگی و آزمندی مردم در عصر سرمایه داری می تاخت. به گفته او «وقتی کلبه ها شاد نیستند، کاخ ها امنیت ندارند».^{۱۶} برک هم با حسرت می گفت که «عصر جوانمردی سپری شده و دوران فریبکاران، اقتصاددانان و حسابرسان فرا رسیده است».^{۱۷}

محافظه کاران بطور کلی به شیوه خاص خود از ضرورت دفاع از منافع کل ملت در برابر منافع طبقاتی دفاع کرده اند و از همین رو میان محافظه کاری و ناسیونالیسم نیز رابطه نزدیکی وجود داشته است. با این حال منظور محافظه کاران این نیست که دولت می باید در جهت تأمین نیازمندیهای تهیدستان اقدام کند بلکه به نظر آنها طبقات بالا باید خود داوطلبانه در دستگیری از تهیدستان بکوشند، مثلاً سرمایه داران باید از کارگران خود مراقبت و حمایت کنند.
۶- در پس استدلالهای محافظه کاران، این نکته نهفته است که مردم به یک میزان خردمند نیستند و بنابراین باید دیگران را راهنمایی کنند. این گرایش ضد دموکراتیک به درجات مختلف در انواع محافظه کاریها یافت می شود. از این دیدگاه دموکراسی نه تنها مطلوب نیست بلکه ناممکن است. از همین روست که محافظه کاران بر قدرت و اقتدار سیاسی فراگیر دولت تأکید کرده اند. در کشورهای غربی محافظه کاران تا آنجا که توانستند از گسترش حق رأی به مردم ممانعت کردند و تنها به حکم اضطرار، قوانین اساسی مختلفی مرکب از عناصر اتوکراسی، اریستوکراسی و دموکراسی را پذیرفتند. در برخی موارد محافظه کارانی مانند دیزرائیلی در انگلستان برای جلب نظر عامه مردم به اندیشه های محافظه کارانه، در پی ایجاد اتحادی میان اشرافیت زمیندار و طبقه کارگر به ضدیت با بازرگانان و بورژوازی صنعتی برآمدند. بنابراین، گرایش به نوعی کورپوراتیسم در اندیشه سیاسی محافظه کاری پیشینه ای دراز دارد. رویهم رفته، محافظه کاران نهادهای دموکراتیک را به عنوان ابزاری برای تحکیم اهداف خود در جهت تأمین اقتدار و تضمین سلسله مراتب اجتماعی به کار گرفته اند.

بطور کلی، محافظه کاری در ضدیت با میراث روشنگری و تجدد و در مخالفت با عقل گرای و لیبرالیسم پدید آمده و در برابر اندیشه آزادی و برابری اجتماعی و دموکراسی مقاومت کرده و در عوض از رسوم و سنت های نظم پیشین حمایت نموده است. هدف اصلی

و فاصله طبقاتی به دو ملت بخش شده است و هدف حزب محافظه کار ایجاد ملتی واحد از طریق یاری رساندن به تهیدستان است. در قرن بیستم، هارولد مک میلان که بعدها نخست‌وزیر انگلستان از حزب محافظه کار شد در کتابی تحت عنوان راه میانه (۱۹۳۸) اصول محافظه کاری را با اندیشه دخالت دولت در اقتصاد درآمیخت و از راهی میان اقتصاد آزاد و سوسیالیسم دفاع کرد. بطور کلی، محافظه کاران نیمه اول سده بیستم تحت فشار رادیکالیسم، سوسیالیسم و اقتصاد کینزی به حمایت از نقش پدرسالارانه دولت سوق داده شدند. از آن پس تا دهه ۱۹۷۰ تأکید بر مسئولیت دولت در تأمین رفاه عمومی جزئی از اصول اندیشه محافظه کاری شد. آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلستان در همان دوران اعلام داشت که «ما [محافظه کاران] فرزندان سیاسی مکتب «لسه فر» نیستیم بلکه همواره با آن مخالفت کرده ایم».^{۱۸} حزب محافظه کار انگلیس نیز دستگاه دولت رفاهی را حفظ کرد و کل سیاستها و نظریات کینزی را پذیرفت و در عمل اجرا نمود. محافظه کاران انگلیس حتی شورایی به نام «شورای ملی توسعه اقتصادی» برای برنامه‌ریزی و دخالت دولت در اقتصاد تأسیس کردند. بسیاری استدلال می‌کردند که محافظه کاری همواره چنین دیدگاهی داشته و برای نقش دولت اهمیت ویژه‌ای قائل شده است. البته این گفته به یک معنا کاملاً درست است زیرا حتی اقتصاد آزاد به شیوه محافظه کارانه نیز همواره نیازمند دولت نیرومند برای ایجاد امنیت و اجرای قانون بوده است. بدین سان ایدئولوژی محافظه کاری در عمل گرایش کینزی پیدا کرد و بر عدالت اجتماعی، تأمین اشتغال کامل و خدمات رفاهی تأکید نمود. با این حال، محافظه کاران این نسل صرفاً از نظارت عمومی دولت بر فرآیندهای کلان اقتصادی دفاع می‌کردند و مخالف ملی کردن، سلب مالکیت خصوصی و توزیع مجدد ثروت اجتماعی بودند و همچون پیشینیان خود بر اجتناب ناپذیری و مطلوبیت ناپرابریهایی اجتماعی تأکید می‌کردند.

در دهه ۱۹۷۰ ایدئولوژی محافظه کاری دچار تحول شد. با بروز رکود و تورم در اقتصاد کشورهای غربی، کارایی سیاستهای کینزی و دولت رفاهی هم زیر سؤال رفت و در واکنش به این تحولات، محافظه کاران به اصول نظام بازار آزاد بازگشتند. تاجریسم در انگلستان مظهر کامل چنین بازگشتی بود. شعار اصلی محافظه کاران نو، بازار آزاد و دولت نیرومند بوده است. آنان استدلال می‌کردند که علت اصلی بحران اقتصادی، همان دخالت‌های دولت در اقتصاد بوده است که موجب کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری و افزایش بی‌رویه نقش اتحادیه‌های کارگری شده است. از این دیدگاه، تنها کارویژه اقتصادی دولت باید حفظ پول باثبات و اعمال کنترل بر عرضه پول به منظور جلوگیری از تورم باشد. به نظر محافظه کاران نو، رشد و رفاه اقتصادی مستلزم نابرابری اجتماعی است و از این بابت نباید هراسی داشت.

○ محافظه کاران بطور کلی به شیوه خاص خود از ضرورت دفاع از کل ملت در برابر منافع طبقاتی دفاع کرده‌اند و از همین رو، میان محافظه کاری و ناسیونالیسم نیز رابطه نزدیکی وجود داشته است.

○ در پس استدلالهای محافظه کاران این نکته نهفته است که مردم به یک اندازه خردمند نیستند و بنابراین برخی باید دیگران را راهنمایی کنند. این گرایش به درجات مختلف در انواع محافظه کاری‌ها یافت می‌شود. از این دیدگاه، دموکراسی نه تنها مطلوب نیست بلکه ناممکن است. در کشورهای غربی، محافظه کاران تا آنجا که توانستند از گسترش حق رأی به مردم جلوگیری کردند و تنها به حکم اضطرار، قوانین اساسی مختلطی مرکب از عناصر اتوکراسی، اریستوکراسی و دموکراسی را پذیرفتند.

○ محافظه کاری با رمانتیسم، ملت‌گرایی، نخبه‌گرایی، فاشیسم و... آمیزش داشته و در مقابل، بر ضد همه گرایشهای عمده فکری تجدد از دموکراسی و لیبرالیسم گرفته تا آنارشیسم و سوسیالیسم بوده است.

اخلاق سنتی و اهمیت خانواده همواره از عناصر ذاتی ایدئولوژی محافظه کاری به شمار می‌رفته است. در حقیقت می‌توان گفت که نفس نگرش اقتصادی به سیاست از دیدگاه محافظه کاران ناخوشایند بوده است.

در محافظه کاری پدرسالارانه جامعه به عنوان کلّ اندامواری پنداشته می‌شود که فرد و حقوق فردی در درون آن معنا می‌یابد. در این دیدگاه بر مصلحت عمومی، نقش اجتماعی و اقتصادی دولت، کنترل اجتماعی و اخلاقی و سلسله مراتب تأکید بیشتری می‌شود. همچنین، این نوع محافظه کاری نخبه‌گراتر و اشراف‌مآب‌تر است و پدرسالاری محافظه کارانه قدیم را با اصول اقتصاد ارشادی و دولت رفاهی درمی‌آمیزد. از هواداران قدیم این دیدگاه باید ساموئل تیلور کالریج را نام برد که در کتابی تحت عنوان در باب بنیاد کلیسا و دولت از اعاده سلسله مراتب اجتماعی پیش از انقلاب صنعتی دفاع می‌کرد و نگرشی ضدتجاری داشت. همچنین، بنیامین دیزرائیلی نخست‌وزیر محافظه کار انگلیس در قرن نوزدهم، چنانکه پیشتر اشاره شد، هوادار حمایت دولت از طبقات تهیدست بود و اعتقاد داشت که جامعه انگلیس به علت فقر

همچنین، به نظر آنان دخالت گسترده دولت در اقتصاد موجب ضعف شخصیت اخلاقی مردم می‌شود و آزادیشان را محدود می‌سازد. اندیشه اصلی محافظه‌کاران نو «خودگردانی»، خصوصی‌سازی و دولت کوچک یا حداقل بوده است.

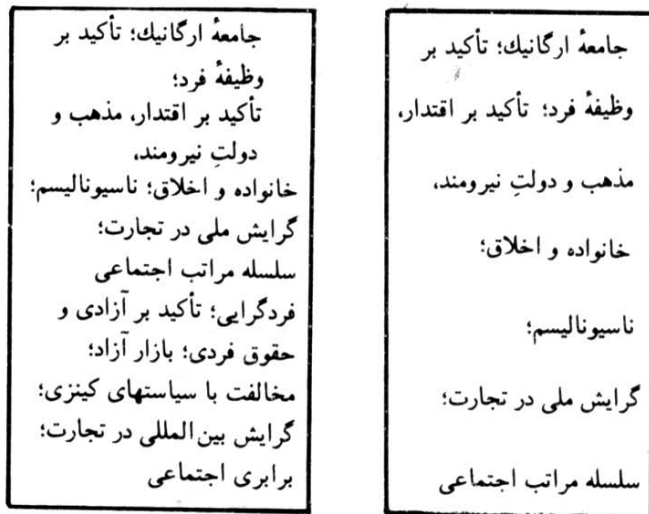
برخی از ناظران، میان محافظه‌کاری نو و لیبرالیسم نو (به مقدمه مبحث لیبرالیسم رجوع شود) چندان تفاوتی نمی‌بینند. اندیشه‌های نو محافظه‌کارانه کسانی مانند مارگارت تاچر در واقع بازگشتی به لیبرالیسم قرن نوزدهم است. از لحاظ صوری اگر محافظه‌کاری را صرفاً به معنای سنت‌گرایی و بازگشت به گذشته بدانیم، در آن صورت همچنان که ادموند برك به نظام پیش از انقلاب فرانسه بازمی‌گشت، محافظه‌کاران نو نیز به نظام پیش از کینز بازمی‌گردند. اما از لحاظ ماهوی این نظام چیزی جز تحقق آرمان لیبرالیسم نبود و از اینجاست که محافظه‌کاری نو با لیبرالیسم نو درمی‌آمیزد. بطور کلی ممکن است محتوای یک ایدئولوژی بدون تغییر نام آن تحول یابد، همچنان که ممکن است نام ایدئولوژیها بدون تغییر محتوای آنها تغییر یابد. به هر حال نو محافظه‌کاران همانند لیبرالهای نو بر فردیت، آزادی و دولت کوچک تأکید کرده‌اند و هر دو گروه در واقع پیرو عقاید اندیشمندانی مانند فریدریش هایک و میلتون فریدمن بوده‌اند. با این حال در غرب منازعات فکری بسیاری در خصوص تمیز میان محافظه‌کاری نو و نتولیبرالیسم در گرفته است. اساس این منازعات آن است که محافظه‌کاری نو اگر قرار است اصول محافظه‌کاری را حفظ کند باید بر اندیشه پدرسالاری سیاسی و اجتماعی قدیمی تأکید نماید و به دام نظریه‌های ضد دولتی لیبرالها نیفتد. اما واقعیت این است که محافظه‌کاری نو آمیزه‌ای از برخی مفاهیم سنتی محافظه‌کاری (مانند اندیشه دولت نیرومند و تأکید بر نظم و قانون) و اصول اقتصاد بازار آزاد لیبرالی است. در حقیقت، در درون ایدئولوژی محافظه‌کاری معاصر در غرب دو جناح پیدا شده است: یکی جناح هوادار سیاستهای کینزی قدیم یا پدرسالاری محافظه‌کارانه و دیگری جناح هوادار دولت کوچک و سیاست کنترل عرضه پول (monetarism). بطور کلی میان محافظه‌کاری نو و لیبرالیسم نو شباهتها و تفاوتهایی وجود دارد. هر دو واکنشی نسبت به اقتصاد کینزی و دولت رفاهی و گسترش نفوذ اتحادیه‌های کارگری بوده‌اند. لیکن محافظه‌کاران نو در عین حال نسبت به فرهنگ و شیوه زندگی رایج در غرب واکنش اخلاقی نشان می‌دهند و نگران بی‌انضباطی اجتماعی، بی‌پروایی اخلاقی و تضعیف نهاد خانواده و مذهب هستند. آنان همچنین برعکس نتولیبرالها، بر نظم و امنیت و ثبات سیاسی تأکید بسیار دارند. از نظر آنان بازار آزاد نیازمند دولت نیرومند هم هست.

محافظه‌کاری نو و راست نو

درواقع در سیاست و حکومت کشورهای غربی در آخرین

دهه‌های سده بیستم رگه‌هایی از لیبرالیسم و محافظه‌کاری با یکدیگر ترکیب شده و پدیده راست نو را به وجود آورده است. در دهه ۱۹۸۰ بسیاری از دولتهای غربی در واکنش به بحران اقتصادی دهه ۱۹۷۰ با ترك سیاستهای کینزی به سوی راست حرکت کردند. راست نو، نوعی رادیکالیسم دست راستی و تهاجمی است که اصول خود را از لیبرالیسم و محافظه‌کاری می‌گیرد و در توصیف مواضع لیبرالهای نو و محافظه‌کاران نو هر دو به کار می‌رود. در انگلستان، تاچریسم سیاستهای لیبرالی همچون خصوصی‌سازی، کاهش هزینه‌های دولتی و تضعیف اتحادیه‌های کارگری را با سیاستهای محافظه‌کارانه‌ای چون ناسیونالیسم افراطی، کنترل مهاجرت و انضباط اجتماعی شدید درآمیخت. «پوپولیسم تاچری آمیزه پرمایه‌ای است و اصول محافظه‌کاری ارگانیک یعنی ملت، خانواده، وظیفه، اقتدار، معیارهای اخلاقی و سنت‌گرایی را با اصول تهاجمی نتولیبرالیسم یعنی نفع شخصی، فردگرایی، رقابت آمیز و ضدیت با دولت درهم می‌آمیزد».^{۱۹} عنوان راست نو بویژه در مورد سیاستهای حزب محافظه‌کار انگلستان در دوران تاچر و حزب جمهوریخواه آمریکا در دوران ریگان به کار رفته است. بطور کلی راست نو از لحاظ اقتصادی و سیاسی، لیبرال است یعنی بر آزادیهای اقتصادی، کاهش مالیاتها، بازار آزاد و دولت محدود تأکید می‌کند ولی از نظر اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی محافظه‌کار است و از حفظ نابرابریهای طبیعی، جلوگیری از گسترش حقوق اجتماعی شهروندان، دولت نیرومند، اصول مذهبی، خانواده به عنوان بنیاد جامعه و تضعیف اتحادیه‌های کارگری دفاع می‌کند و از نظر اجتماعی با کار زنان خانه‌دار، آزادیهای جنسی و جنبش «فمینیسم» مخالفت می‌ورزد. راست نو وقتی دخالت اقتصادی دولت را مغایر با آزادی‌های فردی می‌داند، گرایش لیبرالی دارد ولی وقتی آن را با تداوم نابرابریهای طبیعی در جامعه مغایر می‌بیند، خصلتی محافظه‌کارانه پیدا می‌کند. در واقع در راست نو حکومت از لحاظ اقتصادی ضعیف می‌شود ولی از نظر سیاسی یعنی تأمین نظم و امنیت تقویت می‌گردد. عناصر محافظه‌کاری و لیبرالیسم نو در ترکیب راست نو در شکل صفحه مقابل مشخص می‌شود.^{۲۰}

جنبش محافظه‌کاری نو در آمریکا که پس از جنگ جهانی دوم پیدا شد درآمیختگی اندیشه‌های محافظه‌کارانه و لیبرالی را به خوبی بازمی‌نماید. این جنبش همواره از دولتهای ایالتی در برابر دولت فدرال و از بازار آزاد در برابر دولت رفاهی حمایت کرده است. محافظه‌کاری نو در آمریکا در اصل در واکنش به «سیاست جدید» فرانکلین روزولت در دهه ۱۹۳۰ شکل گرفت اما در زمینه مسائل اخلاقی و فرهنگی نیز موضع‌گیری کرد و بویژه با گسترش سکولاریسم، افول ارزشهای مذهبی و آزادیهای جنسی به مخالفت برخاست. مهمترین نمایندگان سیاسی این جنبش، سناتور جوزف مک‌کارتی (سردمدار جنبش معروف به مک‌کارتیسم بر ضد



راست نو

ممکن است ناشی از حرکات طبقات بالا و اشرافیت و گروههای برجسته پیش از مدرنیسم و سرمایه داری باشد یا از حرکات و جنبش های طبقات متوسط و پائین ماقبل سرمایه داری یعنی خرده بورژوازی و دهقانان ناشی شود. آنچه به عنوان ایدئولوژی محافظه کاری متعارف (در غرب) شناخته می شود عمدتاً میانه رو، مسالمت جو و متعلق به طبقات بالای جامعه سنتی بوده است. اما ایدئولوژی محافظه کاری وقتی شکل تندرو، احیاگر و خشونت آمیز پیدا کند و با خواستهای طبقات متوسط و پائین ماقبل سرمایه داری پیوند یابد، به صورت فاشیسم ظاهر می شود. فاشیسم نوعی از محافظه کاری است که به صورت جنبش توده ای نمودار می گردد. بطور کلی، فاشیسم گرایش عمومی راست افراطی در سیاست است که در نتیجه واکنش بخش هایی از جامعه سنتی بویژه اشرافیت، خرده بورژوازی و دهقانان به فشارهای ناشی از تجدد و سرمایه داری پیدا می شود و با احساس دلالتگی برای گذشته ای آرمانی شده همراه است و به احساسات ضد سرمایه دارانه و ضد تجدد در میان طبقات سنتی دامن می زند و به رغم خشونت گرایی و اقدامات افراطی اش تغییرات اساسی در ساخت جامعه ایجاد نمی کند. نظریه پردازان مختلف، فاشیسم را نتیجه اغتشاشات فکری و احساس ترس و عدم امنیت طبقات سنتی جامعه، محصول فروپاشی همبستگی جامعه سنتی و کوشش برای ایجاد هویت و همبستگی تازه، واکنشی به تهدید سرمایه داری بزرگ نسبت به سرمایه های کوچک و خطرات جامعه مدرن برای اجتماعات دهقانی تعبیر نموده اند. فاشیسم هم مانند گرایش عمومی محافظه کاری نگرشی ضد عقلی، ضد دموکراتیک، نخبه گرایی، اقتدار طلبانه و ناسیونالیستی داشته است. هدف ما از طرح مبحث فاشیسم در این بخش، توضیح ماهیت رژیم های فاشیستی، اشکال مختلف و محلی فاشیسم، شرایط اجتماعی و

○ برخی از ناظران، میان محافظه کاری نو و لیبرالیسم نو چندان تفاوتی نمی بینند. اندیشه های نومحافظه کارانه کسانی چون مارگرت تاچر، در واقع بازگشتی به لیبرالیسم قرن نوزدهم است. بدین ترتیب می بینیم که ممکن است محتوای یک ایدئولوژی بدون تغییر نام آن تحول یابد، همچنان که ممکن است نام ایدئولوژیها بدون تغییر محتوای آنها دگرگون شود.

○ محافظه کاری نو و لیبرالیسم نو هر دو واکنشی نسبت به اقتصاد کینزی و دولت رفاهی و گسترش نفوذ اتحادیه های کارگری بوده اند. لیکن محافظه کاران نو در عین حال نسبت به فرهنگ و شیوه زندگی رایج در غرب واکنش اخلاقی نشان می دهند و نگران بی انضباطی اجتماعی، بی پروایی اخلاقی، و تضعیف نهاد خانواده و مذهب هستند.

کمونیسم)، سناتور بری گلدواتر و جرج والاس بوده اند و مجله «نشنال ریویو» در واشینگتن سخنگوی آن جنبش بوده است. جنبش محافظه کاری نو در آمریکا اخیراً با جناح راست حزب جمهوریخواه پیوندهای گسترده تری یافته است. همچنین این جنبش با جنبش راست مذهبی در آمریکا به رهبری جری فالول و گروه «اکثریت اخلاقی» ارتباط نزدیکی داشته است.

محافظه کاری، انقلاب محافظه کارانه و فاشیسم

ایدئولوژی محافظه کاری به عنوان سنت گرایی، هم بر حسب نوع سنتی که در نظر است (مثلاً سنت ملی، مذهبی، و قومی) و هم بر حسب شیوه اقدام در جهت حفظ یا احیاء سنتها (مانند شیوه های مسالمت جویانه یا انقلابی و خشونت آمیز) و هم با توجه به میزان خصمانه بودن نظام مستقر نسبت به آرمانهای آن (همچون خصومت ورزی با سنتها در نظام های سکیولار و لیبرال) گونه های بسیاری پیدا می کند و در نتیجه از حد آنچه به عنوان سنت محافظه کاری در غرب شناخته می شود، بسی فراتر می رود. همچنین، محافظه کاری ممکن است میانه رو باشد (مانند کوشش برای حفظ سنت ها در شرایطی که هنوز چندان خدشه ای به آنها وارد نشده) یا تندرو (مثلاً در شرایطی که آسیب های عمده ای به سنت ها وارد شده و احیای آنها مستلزم اقدامات انقلابی است). محافظه کاری در این شکل تندرو، اغلب شکل «انقلاب محافظه کارانه» پیدا می کند. از این گذشته، انقلاب محافظه کارانه

از نو امنیت و هویت می‌یافت.

در ایتالیا، جیوانی جنتیله با تحریف فلسفه تجددگرای هگل، دولت را تنها جوهر حقیقی در زندگی اجتماعی توصیف می‌کرد که هیچ چیز خارج از آن معنی نداشت. دولت می‌بایست همبستگی و هویت از دست‌رفته انسان را احیا و اعاده کند. در فاشیسم ایتالیا نیز در مقابله با گرایش‌های تفرقه‌انگیز لیبرالیسم و سوسیالیسم، بر اندیشه دولت کورپوراتیو و انداموار تأکید می‌شد. کورپوراتیسم به معنای اولویت منافع جمع یعنی خانواده، ملت و دولت بر منافع فرد تلقی می‌شد. بر این اساس، جامعه و دولت باید همانند پیکری واحد، هماهنگ و بی‌تعارض باشند. تنها در درون دولت، فرد معنا و اهمیت پیدا می‌کند. موسولینی می‌گفت: «فاشیسم بر دولت به عنوان واقعیت راستین فرد تأکید می‌کند» یا «از نظر فاشیسم، دولت مطلق است که در نزد آن افراد و گروهها نسبی هستند. افراد و گروهها تا جایی قابل تصورند که در درون دولت باشند. وقتی می‌گوئیم فاشیسم، منظور همان دولت است.»^{۲۱}

در آلمان، تبار و نژاد به جای دولت از اهمیت اساسی برخوردار بود و می‌بایست هویت و همبستگی‌هایی را که به واسطه تجدد لیبرالیسم از دست رفته بود احیا کند. بدین سان، هویت قومی یا نژادی بر فردیت اولویت می‌یافت. روی هم رفته قوم‌گرایی، نژادگرایی، ملت‌گرایی و دولت‌گرایی به عنوان چارچوب تأمین امنیت، هویت و همبستگی، در ایدئولوژیهای محافظه‌کاری و فاشیستی واکنش‌های یکسانی نسبت به فردگرایی لیبرالیسم و سنت روشنگری بوده است. موسولینی می‌گفت: «ما هوادار ضدیت کامل با جهانی هستیم که بر وفق اصول ۱۷۸۹ [انقلاب فرانسه] عمل می‌کند» یا گوبلز سخنگوی اصلی دستگاه تبلیغاتی هیتلر می‌گفت: «بدین وسیله سال ۱۷۸۹ از صفحه تاریخ حذف می‌شود.»^{۲۲}

طبعاً شباهت نظر فاشیست‌ها در ضدیت با انقلاب فرانسه با نظرات ادموند بک در این خصوص، چنانکه دیدیم، تصادفی نیست. محافظه‌کاری و فاشیسم در انواع مختلف خود شجره‌نامه واحدی دارند.

فاشیست‌ها به تحریف افکار نیچه و داروین پرداختند. اندیشه سرآمدان غریزی و طبیعی در نظریات کسانی مانند ویلفرد پاروتو، در جهت نفی امکان دموکراسی و لیبرالیسم در خدمت فاشیست‌ها قرار گرفت. همچنین اندیشه بیخردی توده‌ها در افکار کسانی چون گوستاو لوبون، توجیهاتی برای اقتدارگرایی به دست داد. بطور کلی فضای فکری ضد عقل‌گرایانه‌ای که در اواخر سده نوزدهم بوسیله گروهی از اندیشمندان ایجاد شد، سنت دیرین محافظه‌کاری را افراطی و مبارزه‌جو ساخت. بدین سان باید پشتوانه فکری فاشیسم به عنوان محافظه‌کاری مبارزه‌طلب را در امواج فکری رمانتیک، نخبه‌گرا، داروینیستی و ضد عقلی قرون هیجدهم و نوزدهم جست که همگی واکنش‌های مختلف و پیچیده‌ای نسبت به تخریب جهان

اقتصادی موجد گرایش‌های فاشیستی در سیاست و پرسش‌های دیگری از این دست نیست که معمولاً در مباحث مربوط به جامعه‌شناسی سیاسی فاشیسم مطرح می‌شود؛ بلکه تنها در نظر داریم سنت فکری فاشیسم و ریشه‌های آن را به عنوان نوع خاصی از محافظه‌کاری توضیح دهیم.

آنچه نهایتاً به عنوان ایدئولوژی سیاسی فاشیسم تبلور یافت، محصول ترکیب چند موج فکری بود. از این نظر، فاشیسم انحرافی بی‌سابقه به شمار نمی‌آید بلکه در امواج فکری رمانتیک، محافظه‌کارانه و ضد عقل‌گرایانه‌ای که بطور کلی در واکنش به تجدد و روشنگری پیدا شد، ریشه دارد. این واکنش کلی با تاریخ، سنت و فرهنگ کشورهای مختلف درآمیخت و پدیده‌های انضمامی پیچیده‌ای ایجاد کرد. ویژگی‌های اصلی این واکنش عمومی، چنان‌که دیده‌ایم، ضدیت با فردگرایی، عقل‌گرایی، برابری و آزادی و دفاع از اقتدار و آمریت، سلسله مراتب اجتماعی، سنت و پدرسالاری سیاسی و اجتماعی بود. ریشه‌های فکری فاشیسم در این شورش و واکنش محافظه‌کارانه بر ضد لیبرالیسم نهفته است. لیبرالیسم مسئول از دست رفتن همبستگی سنتی و گسست از تاریخ، سنت، فرهنگ و مذهب گذشته قلمداد شد. محافظه‌کاری به طور کلی و فاشیسم بویژه در پی تجدید همبستگی سنتی از دست‌رفته بوده‌اند و به این منظور چارچوبهایی چون تبارونژاد، سنت‌های ملی و مذهبی مختلف و دولت را برای اعاده همبستگی و امنیت پیشنهاد کرده‌اند. داروینیسم اجتماعی به عنوان یکی از زمینه‌های فکری محافظه‌کاری و فاشیسم یکی از اشکال اولیه شورش بر ضد تجدد و لیبرالیسم بود که در مخالفت با سنت روشنگری بر ماهیت فرد به عنوان موجودی غریزی و غیر عقلانی تأکید می‌کرد. نژادگرایی، به عنوان چارچوبی برای تجدید همبستگی، بعضاً از درون داروینیسم اجتماعی برخاست. بدین سان، نژاد همچون فرد دارای روح واحد تلقی شد و جنگ به عنوان نشان برتری نژادی توجیه گردید. نژادگرایی جانشین همبستگی‌های سنتی از دست رفته می‌شد و به انسان هویت و امنیت می‌بخشید. همچنین، در مقابله با پروژه تجدد و لیبرالیسم در قرن هیجدهم و نوزدهم، بر چارچوبهای هویت بخش دیگری چون زبان، فرهنگ ملی و مذهب تأکید شد. بازگشت به چارچوبهای هویت بخش محدودتری چون زبان ملی، فرهنگ ملی و نژاد، و ظهور جنبش‌های سیاسی و اجتماعی براساس آنها واکنشی به انترناسیونالیسم تجدد و لیبرالیسم اولیه بود. در آلمان، در قرنهای هفدهم و هیجدهم، فیخته و هرر از منادیان اندیشه وحدت و برتری نژادی بودند. همچنین تأکید بر جامعه به عنوان يك کل انداموار و همبسته واکنش دیگری در برابر فردگرایی لیبرالیسم و تجدد بود. بدین سان، فرد که به واسطه گرایش‌های مسلط در تجدد و لیبرالیسم از هویت و چارچوبهای سنتی خود جدا شده بود اینک در چارچوب ملت، فرهنگ ملی، نژاد، جامعه انداموار و دولت مقتدر و پدرسالار

سیاسی و اجتماعی در عصر مدرن، ارتجاع و محافظه‌کاری را «خلقی» کرد و به صورت جنبشی توده‌ای درآورد. از همین رو شاید بتوان گفت که فاشیسم دو چهره داشته است: یکی چهره سنتی که محتوای فکری و فرهنگی آن را تشکیل می‌دهد و دیگری چهره مدرنیست که با پذیرش کالبد تجدد و تأکید بر مقولاتی چون برنامه‌ریزی و رشد فنی با جهان نو سازش می‌کند. با این همه نباید پیوندهای ژرف میان فاشیسم و سنت محافظه‌کاری را از نظر دور بداریم. بسیاری از نویسندگان که به بستر اجتماعی اندیشه‌های سیاسی در غرب توجه نداشته‌اند، رابطه عمیق میان محافظه‌کاری و فاشیسم را نادیده گرفته‌اند.

زیرنویس‌ها:

1. F. Hearnshaw, *Conservatism in England*. (London, Macmillan, 1933) quoted by R. Eccleshal et al, (eds.) *Political Ideologies*. (London, Routledge, 1984) p. 81.
2. F. Hearnshaw, *The Social and Political Ideas of Some Representative Thinker of the Revolutionary Era* p. 8, quoted by R. Kirk, *The Conservative Mind: From Burke to Santayana*. (Chicago, 1953) p.3.
3. M. Oakeshott, *Rationalism in Politics and Other Essays*. (Melhven. 1962) p. 168.
4. R. Leach, *British Political Ideologies*. (London, Philip Allan, 1991) p. 89.
5. D. King, *The New Right*. (London, Macmillan, 1987) p. 24.
6. Ibid. pp. 23-4.
- 7.
8. E. Burke, *Reflections on the Revolution in France*, quoted by Leach, op. cit. p. 93.
9. Quoted by Leach, op. cit. p. 96.
10. In Ibid. p. 97.
11. K. Feiling quoted by Kirk, op. cit. pp.7-8.
12. Ibid. p. 115.
13. Burke, op. cit. p. 87.
14. Leach, op. cit. p. 102.
15. Ibid. p. 105.
16. Ibid. p. 106.
17. Burke, op. cit. p. 86.
18. Leach, op. cit. p. 108.
19. Desmond King, *The New Right: Politics, Markets and Citizenship*. (London, Macmillan, 1987) p. 20.
20. Leach, op. cit. p. 112.
21. Eccleshal, op. cit. pp. 229, 230.
22. Ibid. p. 234.
۲۳. ر.ک. به برینگتون مور، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی فصل دوم.
24. H. Trever - Roper, «The Phenomenon of Fascism» in *European Fascism*, edited by S. Woolf (New York, 1960).

قدیم در فرآیند تجدد بودند.

پایگاه اجتماعی جنبش‌های فاشیستی نیز ماهیت محافظه‌کارانه ایدئولوژی فاشیسم را باز می‌نماید. بطورکلی برحسب پژوهش‌های مختلف، فاشیسم جنبش راست افراطی برخاسته از مواضع طبقات پیش از سرمایه‌داری بویژه خرده‌بورژوازی، دهقانان و اشرافیت بود و در همه جا وعده بازگشت به آسایش از دست‌رفته را می‌داد. روند صنعتی شدن و رشد سرمایه‌داری مدرن در همه جا به طبقات پیش از سرمایه‌داری آسیب و زیان رساند و بدین سان فاشیسم، جنبش آسیب‌دیدگان از نوسازی و تجدد بود. ایدئولوژی فاشیسم در همه جا بازتاب ترس و ناامنی طبقات زیان‌دیده بود و ترکیبی از آرمانهای اشرافی، دهقانی و خرده‌بورژوازی را باز می‌نمود. هراس از جهان نو و فروپاشی تکیه گاه‌های سنتی بدین سان واکنشی وحشت‌آلود برمی‌انگیخت و در نتیجه تأکید بر هدایت، قدرت، اطاعت، انضباط و سلسله مراتب را توجیه می‌نمود.^{۲۳} دیگر ویژگی‌های ثانوی فاشیسم به عنوان یک جنبش اجتماعی و به عنوان دولت (همچون امپریالیسم، ترور، جنگ‌طلبی و...) از این ویژگی‌های اصلی استنتاج می‌شود.

در پایان، درباره شباهتها و تفاوت‌های محافظه‌کاری و فاشیسم باید گفت که اولاً جنبش‌های فاشیستی در همه جا مورد حمایت نیروهای محافظه‌کار یعنی زمینداران، کلیسا و ارتش قرار گرفت و همین نیروها در فراهم آوردن زمینه پیروزی فاشیسم بسیار مؤثر بودند. ثانیاً، آنچه در تعبیر محافظه‌کاری گفتیم در مورد فاشیسم هم راست می‌آید، به این معنی که فاشیسم هم، چنان که دیدیم، اساساً گرایش ضد مدرنیست و مبتنی بر حمایت طبقات سنتی پیش از سرمایه‌داری بود. سوم این‌که، هر دو آرمانهای اقتدارطلبانه، نخبه‌گرایانه و ضددموکراتیک داشته‌اند. اما از سوی دیگر، فاشیسم به‌عنوان جنبش اجتماعی، پدیده بسیار پیچیده‌تری از محافظه‌کاری به معنای مرسوم بوده است. ایدئولوژی فاشیسم در واقع مرکب از دو گرایش بوده است: یکی گرایش محافظه‌کارانه، اشرافی و کلیسایی و دیگری گرایش رادیکال خرده‌بورژوازی و ضدسرمایه‌دارانه. جنبش فاشیسم از یک سو نخبه‌گرایی، اقتدارگرایی و سنت‌گرایی اشرافیت و کلیسا و از سوی دیگر خواسته‌های ضدسرمایه‌داری خرده‌بورژوازی و دهقانان را بازتاب می‌داد.^{۲۴}

دیگر این‌که، محافظه‌کاری به مفهوم محدود آن صرفاً در پی حفظ سنتها و هویت‌های گذشته بوده است درحالی که فاشیسم به‌عنوان محافظه‌کاری جریحه‌دار و زخم‌خورده و تهاجمی، در پی وضع قالب‌های جدیدی چون نژاد و دولت انداموار (کورپوراتیسم) برای ایجاد همبستگی از نوع جدید بوده است. بدین سان، فاشیسم گرچه به بنیاد تجدد حمله می‌کند ولی با دادن برخی امتیازات سطحی نسبت به ضروریات عصر تجدد حساس بوده است. برای نمونه، به همین دلیل فاشیسم تحت تأثیر گسترش جنبش‌های